



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۳	تاریخ	۱۴۰۳/۰۶/۲۷
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	بررسی اصل حجیت خبر واحد				
عنوان ۳	ادله قائلین حجیت خبر واحد				
عنوان ۴	نوع اول: استدلال به کتاب				
عنوان ۵	استدلال به آیه نبأ				
عنوان ۶	روش اول: استدلال به مفهوم وصف				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

مرور و تکمیل درس گذشته

در پایان بحث روز گذشته، بیان شد که تقریب دیگری در بیان مفهوم آیه می توان مطرح کرد که بنابر این تقریب، شرط، مرکب از دو جزء است؛ یکی «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ» است و دیگری «ویراد العمل به» است؛ در صورت این دو شرط، می فرماید: «فتبینوا». این اراده عمل، باید شرط تبیین باشد؛ و الا در جایی که اراده عمل وجود ندارد، تبیین معنایی ندارد.

در نقد تقریب اول، سه قرینه از خود آیه مطرح کردیم که نشان می داد «اراده عمل»، باید در شرط دخیل باشد. در نقدی که در تقریب اول بیان شد، گفتیم به دلالت این سه قرینه، شرط، «ان اردتم العمل بخبر الفاسق» است و «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ»، مفروض آیه است.

اما در این تقریب، بیان شد که شرط، دو جزء دارد، یک جزء مصرح بها است و دیگری مکنی بها است؛ در نتیجه، آیه در اصل چنین است: «ان جائکم فاسق بنبا و اردتم العمل بخبره، فتبینوا». این حرف، دلیل دارد و علاوه بر سه قرینه ای که در گذشته مطرح شد، قرینه چهارمی هم وجود دارد. بیان شد که اولین قرینه، خود «فَتَّبِینُوا» است؛ چرا که اگر اراده عمل وجود نداشته باشد، تبیین معنا نخواهد داشت. دومین قرینه، «أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ» است چرا که اصابه، در فرض عمل است و قرینه سوم، «فَتَّصِبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» است؛ زیرا ندیم نیز فرع بر عمل است.

قرینه چهارم در اینکه اراده عمل، در شرط دخل دارد، این است که می توان این شرط را به گونه ای بیان کرد که به معنای آیه هیچ خللی وارد نشود، بدین صورت که گفته شود: «ان اردتم العمل بخبر الفاسق، فتبینوا». در این صورت، از معنای «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَّبِینُوا» چیزی کم نمی شود و این نشان دهنده این است که اراده عمل، دخل در وجوب تبیین دارد.

درست است که این قرائن نشان دهنده دخل اراده عمل در شرط هستند؛ اما جزء مصرح به که «إِنْ جَاءَكَ فَاسِقٌ بَنِيًّا» باشد و با «ان» شرطیه آمده نیز در شرط دخیل خواهد بود؛ لذا باید گفت که شرط، از دو جزء تکمیل می شود.

هنگامی که روشن شد شرط، از دو جزء تشکیل شده و جزء نیز وجوب تبیین است، از آنجایی که مفهوم شرط، انتفای جزء در صورت انتفای شرط است، در اینجا که شرط مرکب از دو جزء است، با انتفای هر یک از اجزاء، شرط منتفی می شود؛ بنابراین در اینجا چهار فرض برای انتفای شرط می توان تصور کرد که از این چهار فرض، تنها فرضی که معقول است، فرضی است که حجیت خبر عادل را اثبات می کند. چهار فرض مذکور، عبارت اند از:

۱. تنها جزء دوم منتفی شود؛ یعنی اراده عمل منتفی شود؛ در این صورت که اراده عمل وجود ندارد، دیگر «لا تبینوا» معنا ندارد؛ همان طوری که «تبینوا» در موردی که اراده عمل وجود ندارد، معنا نخواهد داشت؛ زیرا این مفهوم، مفهوم غیر مفید و غیر منتجی خواهد بود؛ لذا این احتمال نمی تواند مراد باشد.

۲. تنها جزء اول منتفی شود؛ یعنی «ان لم یجئکم فاسق بنیا» شود؛ بدین صورت که هیچ خبری وجود نداشته باشد، نه خبر فاسق و نه خبر عادل. در این صورت هم که هیچ خبری وجود ندارد، «لا تبینوا» معنا نخواهد داشت؛ چرا که سالبه به انتفای موضوع خواهد شد؛ در نتیجه این فرض نیز محتمل نیست.

۳. جزء اول منتفی شود بدین صورت که فاسق خبر نیاورد، بلکه عادل خبری بیاورد - زیرا بر این فرض نیز، «ان لم یجئکم فاسق بنیا» صدق می کند - و شرط دوم نیز منتفی شود؛ یعنی اراده عمل وجود نداشته باشد؛ در این صورت نیز «لا تبینوا» معنا نخواهد داشت؛ زیرا هنگامی که اراده عمل به خبر عادل وجود نداشته باشد، تبیین معنا ندارد؛ بنابراین، این فرض نیز غیر معقول خواهد شد.

۴. تنها فرض باقی مانده، این خواهد شد که جزء اول، با خبر آوردن عادل منتفی شود؛ اما جزء دوم، منتفی نشود؛ یعنی: «ان لم یجئکم فاسق بنیا و لکن جاء عادل بنیا و ارادتم العمل به»، در این صورت است که: «فلا تبینوا». معنا چنین می شود که اگر خبر عادل آمد و خواستید به آن عمل کنید، با اینکه خبر عادل علم آور و قطع آور نیست؛ می توانید بدون تبیین، به آن عمل کنید. این، به معنای حجیت خبر است. این فرض، فرض منحصر به فرد معقولی است که در تصورات مفهوم در این جمله می توان در نظر داشت.

این تقریب را در کلمات بزرگان ندیدیم و تقریبی است که ما بیان می کنیم و تقریب درستی است و با دقت، این مفهوم از آیه برداشت می شود. ما در محل خود گفته ایم که لوازم کلام حکیم عاقل، حجت است؛ حتی لوازم غیر بینة آن؛ لذا اشکالی وجود ندارد که این لازم، با اعمال دقت های عقلی به دست آید.

از مهم ترین نکاتی که باید در علم اصول به آن تکیه شود و مورد توجه واقع نشده است، این است که موضوع حجیت، دلالت است؛ نه ظهور. آنچه مولا بر عبد به وسیله آن احتجاج می کند و نیز عبد بر مولا احتجاج می کند، دلالت است؛ ظاهر باشد یا نباشد؛ از این رو اگرچه لازم غیر بین، ظهور نیست؛ اما حجت است. به همین دلیل اگر متکلمی، سخنی بگوید که دارای لازم غیر بینی است، حتی اگر خود او متوجه لازم کلامش نباشد، او را در مقابل کلام و لازمش مسئول می دانند. البته در مسأله ارتداد، التفات به لازم ضرورت دارد و صرف لزوم کفایت نمی کند؛ زیرا موضوع حکم به تکفیر، صرف اظهار نیست؛ بلکه اعتقاد نفی اسلام و التفات به آن است.

بنابراین، بر مبنای این تقریب می توان گفت مفهوم شرط در این آیه، دلالت بر حجیت خبر واحد خواهد داشت.

اشکال مرحوم شیخ رحمته الله علیه بر تمسک به مفهوم شرط

مرحوم شیخ رحمته الله علیه بر تمسک به آیه بر اساس مفهوم شرط، ایراد می گیرند و می فرمایند این آیه، بر اساس مفهوم شرط، نمی تواند بر حجیت خبر عادل دلالت کند؛ زیرا مفهوم آن، سالبه به انتفای موضوع است؛ چراکه موضوع، «مجبیء الفاسق بنیا» است. در شرط، یک مجبیء الفاسق وجود دارد و یک نبأ؛ هنگامی که مجبیء فاسق منتفی شود، آن نبأ نیز منتفی می شود؛ زیرا «ما یجیء به الفاسق»، نبأ است؛ لذا دیگر «لا تبینوا» معنا ندارد و اینجا، به دلیل انتفای موضوع است که حکم منتفی می شود؛ درحالی که برای مفهوم گیری، نیاز است که با انتفای شرط، موضوع باقی بماند؛ یعنی در صورت بقای موضوع، نفی الحكم، بر موضوع موجود بار خواهد شد^۱.

پاسخ محقق عراقی رحمته الله علیه

مرحوم محقق عراقی رحمته الله علیه، بیان مفصلی در پاسخ به اشکال مرحوم شیخ رحمته الله علیه بیان می کنند که به طور خلاصه به آن اشاره می کنیم.

پاسخ ایشان، مقدمه ای^۲ دارد و آن اینکه در هر موردی که حکم، مقید به قیدی شده باشد - چه شرط باشد و چه وصف و چه هر قید دیگری -؛ مانند اینکه بگوید: «ان جائك زيد فاکرمه»، شرط، قید موضوع است؛ یعنی «زیدی که نزد تو آمد، آن را

۱. «فیه: أن مفهوم الشرط عدم مجبیء الفاسق بالنبا، وعدم التبیین هنا لأجل عدم ما یتبیین، فالجملة الشرطیة هنا مسوقة لبیان تحقق الموضوع، كما فی قول القائل: «إن رزقت ولدا فاختنه»، و «إن ركب زيد فخذ ركابه»، و «إن قدم من السفر فاستقبله»، و «إن تزوجت فلا تضیع حق زوجتك»، و «إذا قرأت الدرس فاحفظه»، قال الله سبحانه: «وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا، وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها»، إلى غیر ذلك مما لا یحصی. و مما ذكرنا ظهر فساد ما یقال تارة: إن عدم مجبیء الفاسق یشمل ما لو جاء العادل بنبا، فلا یجب تبیینه، فیثبت المطلوب. و اخرى: إن جعل مدلول الآية هو عدم وجوب التبیین فی خبر الفاسق لأجل عدمه، یوجب حمل السالبة على المنتفیة بانتفاء الموضوع، وهو خلاف الظاهر. وجه الفساد: أن الحكم إذا ثبت لخبر الفاسق بشرط مجبیء الفاسق به، كان المفهوم - بحسب الدلالة العرفیة أو العقلیة - انتفاء الحكم المذكور فی المنطوق عن الموضوع المذكور فیه عند انتفاء الشرط المذكور فیه، ففرض مجبیء العادل بنبا عند عدم الشرط - وهو مجبیء الفاسق بالنبا - لا یوجب انتفاء التبیین عن خبر العادل الذي جاء به؛ لأنه لم یكن مثبتا فی المنطوق حتى ینتفی فی المفهوم. فالمفهوم فی الآية وأمثالها لیس قابلا لغير السالبة بانتفاء الموضوع، و لیس هنا قضیة لفظیة سالبة دار الأمر بین كون سلبها لسلب المحمول عن الموضوع الموجود أو لانتفاء الموضوع». **فرائد الاصول**؛ ج ۱، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

۲. «تنقیح المرام فی المقام یحتاج إلى بیان مقدمة فی شرح کیفیة أخذ المفاهیم من القضايا الملفوظة (وهی) انه لا شبهة فی ان استخراج المفهوم من القضايا (یحتاج) إلى تجرید ما هو الموضوع المذكور فیها فی طرف المفهوم من القيود التي أريد استخراج المفهوم من جهتها شرطا أو وصفا أو غاية ففی مثل ان جاءك زيد یجب إكرامه (لابد) فی استخراج مفهوم الشرط منه من تجرید الموضوع الذي هو زيد من إضافته إلى المجبیء، بجعله عبارة عن نفس الذات المهملة (و إلا) ففی فرض عدم تجریده منه لم یبق مجال لاستخراج المفهوم منه لكونه (حیثئذ) من السالبة بانتفاء الموضوع (فان) الموضوع و ما یرجع إليه الضمیر فی قوله یجب إكرامه (یکون) عبارة عن زيد المقید بالمجبیء، و من الواضح ان الانتفاء عند الانتفاء (حیثئذ) لا یكون إلا من باب السلب بانتفاء الموضوع من جهة انتفاء المقید بانتفاء قیده (وهذا) بخلاف فرض تجریده عن الخصوصية، إذ معه كان المجال لحفظ الموضوع فی طرف المفهوم فأمكن استخراج مفهوم الشرط من القضية المزبورة (وهكذا) الكلام بالنسبة إلى الوصف

اکرام کن؛ نه هر زیدی». در چنین موردی که در منطوق، موضوع مقید بر قیدی شده است، برای اخذ مفهوم، باید موضوع در مفهوم را مجرد از قید تصور کرد، سپس عدم الحکم را بر آن بار کرد؛ زیرا در منطوق، حکم بر روی موضوع مقید به قید رفته است؛ لذا در مفهوم، گفته می شود که اگر قید منتفی شد، حکم از آن موضوع منتفی می شود. در مثال مذکور، مفهوم این می شود که «ان لم یجئک زید، فلا تکرّم زیداً». بنابراین روش مفهوم گیری این است که باید شرط را به گونه ای منتفی کرد که موضوع باقی باشد؛ در این صورت است که با انتفای شرط در حالی که موضوع باقی است، حکم از آن موضوع برداشته می شود. در آیه نیز شرط، «إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ» و موضوع، «نبأ» است؛ در نتیجه مفهوم این می شود: «ان لم یجئکم فاسق نبأ فلا تبینوا» و این مفهوم، دو حصه دارد: یکی اینکه نه فاسقی خبر بیاورد و نه عادل؛ حصه دیگر این است که عادل خبر بیاورد. اینکه عادل خبر بیاورد نیز مصداقی برای «عدم مجیء الفاسق» است. بنابراین اینکه فرمودید مفهوم در این آیه، سالبه به انتفای موضوع است، ناشی از این است که شما موضوع را «نبأ الفاسق» در نظر گرفتید؛ در حالی که اگر موضوع را مطلق «نبأ» بدانیم، با انتفای «نبأ فاسق»، موضوع منتفی نمی شود و «نبأ عادل» باقی خواهد ماند.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين

و الغاية والضابط الكلّي هو ما عرفت من لزوم تجريد الموضوع في القضية عن كل قيد أريد استخراج المفهوم من جهة شرطاً أو وصفاً أو غاية أو غيرها بجعله من الجهات التعليلية لترتيب سنخ الحكم على الموضوع (و من ذلك) لو كان في القضية قيود آخر كقوله ان جاء زيد راكبا يوم الجمعة يجب إكرامه يتعدد المفهوم حسب تعدد تلك القيود فمن تجريد الموضوع من إضافته إلى كل قيد يستخرج مفهوم غير المفهوم المستخرج من الآخر». نهاية الأفكار؛ ج ۳، ص ۱۱۱.